

گفتگو با دکتر احمد نقیب زاده

احزاب و توسعه سیاسی در ایران

سیاسی را دستیابی به سطح مطلوبی از توسعه اقتصادی و فرهنگی می‌داند، به نظر شما چه نسبتی بین توسعه سیاسی و توسعه اقتصادی وجود دارد؟

همانطوری که شما نیز اشاره نمودید بیشتر نظریه‌پردازان دهه ۵۰ و ۶۰، توسعه سیاسی را موقوف به توسعه اقتصادی و فرهنگی می‌دانند و افرادی نظیر دانیل لرنر، ادوارد شیلز، لوسین پای، آلموند پاول، رابرت دال و دویچ از تقدم توسعه اقتصادی بر توسعه سیاسی دفاع می‌کنند. و معتقدند سامان‌مندی در حوزه سیاسی و رسیدن به توسعه سیاسی بدون رسیدن به سطحی از توسعه اقتصادی که همان سطح کشورهای پیشرفته صنعتی می‌باشد حاصل نمی‌شود.

اما منتقدان این تئوری با آوردن شواهد و مصادیق نقض‌کننده این تبیین معتقدند که نمی‌توان توسعه اقتصادی را صرفاً پیش‌شرط توسعه سیاسی و سطح بالای مشارکت دانست. چنانکه مثلاً در دهه ۶۰، آمریکا با وجود درآمد سرانه کمتر از گوانمالا، دارای سطح توسعه سیاسی بالاتری از آن کشور بوده است. پس اگر گفته شود که توسعه اقتصادی خود بخود منجر به توسعه سیاسی می‌شود در آن صورت تئوری نظیر عربستان باید در صلب کشورهای توسعه یافته از نظر سیاسی باشد. حال آن که واقعیت غیر این است.

پس باید به بهبود مناسبات و نظام‌های فرهنگی و اجتماعی و سیاسی و تطبیق آن با مقتضیات و شرایط پیشرفت و توسعه اقام نمود و ذکر این نکته به معنای نادیده انگاشتن پتانسیل اصلاحات اقتصادی و توسعه اقتصادی در فرایند توسعه سیاسی نیست بلکه به این معناست که طرح و پیش‌شرط قرار دادن توسعه اقتصادی صرف برای توسعه سیاسی چندان نمی‌تواند واقعیت داشته باشد. «پای» و «وربا» در ارتباط با پیش‌شرط‌های فرهنگی توسعه از سه نوع فرهنگ سیاسی با عنوان فرهنگ بی‌خبری، فرهنگ مشارکتی و فرهنگ انقادی یاد می‌کنند و معتقدند که هر یک از این سه فرهنگ و سطوح آن منطبق با نظام سیاسی خاصی است و تنها فرهنگ سیاسی مشارکتی را منطبق و سازگار و تعقیب‌کننده توسعه می‌دانند.

در مورد مسئله توسعه سیاسی از سوی تئوریسین‌های غربی و بعضاً داخلی، جناب‌عالی چه انتقاداتی متوجه این تئوریهاست؟ البته نگاه اندیشمندان غربی به مقوله توسعه سیاسی در طول زمانهای مختلف دچار تحولات گوناگونی بوده است. هر یک از تئوریسین‌ها از منظری به این حوزه نگاه نموده‌اند گاهی از منظر فلسفی و ذهنی و گاهی از منظر واقع‌بینانه و توصیفی و جامعه‌شناسانه. اما در هر حال ما می‌بینیم که از دهه ۱۹۷۰ به بعد انتقادات شدیدی متوجه این تئوریها می‌شود که عمده این انتقادات حول رد نظریه‌های کلی و تعمیمات جهان‌شمول، اروپامحوری (غرب‌محوری)، تعمیمات غیرتاریخی

- کتابهای منتشر شده دکتر نقیب‌زاده:
- دانشمند و سیاستمدار، ماکس وبر، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۸
 - جامعه‌شناسی احزاب، روبرت میخلز، نشر قومس، ۱۳۶۹
 - تحولات و روابط بین‌الملل، نشر قومس، ۱۳۶۹
 - سیاست و حکومت در اروپا، انگلستان، فرانسه، آلمان و ایتالیا، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی (سمت)، ۱۳۷۲
 - توسعه سیاسی، پرتزان بدیع، نشر قومس، ۱۳۷۶
 - فرهنگ و سیاست پرتزان بدیع، نشر دادگستر، ۱۳۷۶
 - حزب سیاسی و عملکرد آن در جوامع امروز، نشر دادگستر و میزان، ۱۳۷۸
 - زیر چاپ:
 - جامعه‌شناسی احزاب سیاسی، نشر دادگستر و میزان
 - جامعه‌شناسی دولت نشر دادگستر و میزان



● داریوش جهان‌بین

در کتابهایی که منتشر کرده‌اید (اعم از تالیف یا ترجمه) به موضوع احزاب و توسعه سیاسی بیشتر از دیگر موضوعات توجه کرده‌اید اجازه دهید برای شروع بحث، از مفهوم توسعه سیاسی و ابعاد آن آغاز کنیم.

در مجموع می‌توان توسعه سیاسی را وضعیتی دانست که در آن یک نظام سیاسی کارآمد به تقاضاها و تحولات محیط اجتماعی یا بین‌المللی پاسخ می‌دهد و با فراهم آوردن راه‌های قانونی مشارکت مردم در تصمیم‌گیریهای سیاسی و بهره‌مندی از یک فرهنگ سیاسی پیشرفته به عنوان ضامن این مشارکت به سطح مطلوبی از کارآمدی سیاسی می‌رسد. توسعه سیاسی در واقع یک پاسخ است به فرآیندهای دولت‌سازی، ملت‌سازی، مشارکت و توزیع.

غالب تئوریهای غربی رسیدن به سطحی از دموکراسی لیبرال غربی را ملاک توسعه قرار داده و شاخصهای عمده دیگر توسعه سیاسی برای رسیدن به جامعه سیاسی مدرن از قبیل بهره‌مندی از تکثر مراکز قدرت، رقابت آزاد، حاکمیت شیوه‌های عقلانی در تصمیم‌گیریها، مشارکت وسیع مردم، درجه بالای همگرایی و یکپارچگی در ساختار حکومتی، گستره آزادیهای فردی و جمعی، وجود مراکز نظارتی مردمی، ضابطه‌مندی در تخصیص نقشهای سیاسی و آزادی زیرمجموعه‌های نظام سیاسی را معیار تحقق توسعه سیاسی دانسته‌اند.

○ پاره‌ای از اندیشمندان پیش‌شرط رسیدن به توسعه

سیاسی، احزاب و توسعه سیاسی، چند سالی است که به صورتی جدی در کارتون مباحث سیاسی جامعه ما قرار گرفته است. بسیاری از بازرگان سیاسی در رشته‌هایی مشکلات اجتماعی و اقتصادی به ضرورت توسعه سیاسی اشاره می‌کنند و تشنگان احزاب را اساسی‌ترین گام در این فرایند می‌دانند. تجربیات پیشین از دوره احزاب اغلب موجب بدبینی نسبت به نقش این سازمان سیاسی شده است تا بدانجا که حتی عده‌ای آن را با فرهنگ سیاسی ایرانی، سازگار نمی‌دانند هر چند درباره حزب و ضرورت آن بسیار سخن گفته می‌شود و یا بر برابری مخالفت‌هایی ابراز می‌شود، اما این نظرات معمولاً در سطح شعارات سیاسی روزمره باقی می‌مانند و کمتر به مباحث بنیادی در این زمینه راه می‌یابند.

دکتر احمد نقیب‌زاده دانشیار علوم سیاسی دانشگاه تهران از نویسندگان است که در این زمینه آثار متعددی دارد وی از سال ۱۳۶۸ با ترجمه کتاب دانشمند و سیاستمدار اثر ماکس وبر و در سال ۱۳۶۹ با ترجمه جامعه‌شناسی احزاب اثر روبرت میخلز، ادبیات جامعه‌شناسی را در مورد احزاب به جامعه علمی ایران معرفی کرد. آثار وی اغلب حول موضوع حزب و توسعه سیاسی منتشر شده است. ضرورت امروز جامعه سیاسی و دغدغه‌های فکری دکتر نقیب‌زاده، زمینه پر فرازی این گفتگو شد.

در دهه ۱۹۷۰ نظریه‌های توسعه سیاسی
به دلیل اروپامحوری و
تعمیم‌های غیر تاریخی و غیر تجربی
مورد نقد جدی قرار می‌گیرد

احزاب با تجمیع و کانالیزه نمودن و
انعکاس دیدگاه‌های افراد مرتبط با خود
به مشارکت سیاسی افراد جامعه
کمک می‌کنند

غربی و رد و انکار توسعه مدعی شدند که مردمان این جوامع
نه تنها خوشبخت نیستند بلکه در انبوهی از مشکلات بی‌پایان
غوطه‌ورند.

در کتاب حزب سیاسی و عملکرد آن در جوامع امروز، ذیل
فصل اول، رابطه حزب و توسعه سیاسی مورد بحث قرار گرفته
است. به نظر شما چه شرایطی برای شکل‌گیری احزاب لازم
است؟ و حزب چگونه در فرایند توسعه سیاسی، ایفای نقش
می‌کند؟

به قول لاپالمبارا و واینر سه برداشت اساسی در مورد پیدایش
احزاب می‌توان قائل شد. یکی برداشت نهادی است که کسانی
مانند «وو ورزه» و «وبر» از سرآلمان آن نظریه می‌باشند. بر اساس
این نظریه حزب با توسعه «پارلمنتاریسم» و گسترش رای همگانی
رابطه نزدیکی دارد. دوم برداشت تاریخی و نزاعی است که احزاب
را شکل تلطیف شدیدی از نزاعهای موجود در تاریخ اروپا و برآمده
از بطن حوادث و منازعات تاریخی و آنتروپولوژی برای این منازعات
می‌داند. افرادی نظیر رکن و لیست به این نظریه معتقدند و
سومین نظریه که از سوی افرادی نظیر آلموند و پول مطرح شده
احزاب را گاهی محصول توسعه و گاه عامل آن معرفی می‌کند.
پس باید گفت چون توسعه سیاسی به معنای تخصصی شدن
مشاغل سیاسی و تمایزگناری نهادها و پیچیده شدن زندگی
سیاسی است و حزب نیز بواسطه آنکه مظهر تمایزگناری و
تخصصی شدن مسایل است از این رو ارتباط وثیقی با توسعه
سیاسی پیدا خواهد کرد.

احزاب، بواسطه کارویژه‌های عام خود به منزله رکن رکین
دموکراسی و جزء جدانشدنی نظامهای مردم‌سالار می‌باشند.
احزاب با سهولت بخشی به عملکرد نظام سیاسی ظرفیت بقاء
و رشد آن جامعه را بالا می‌برند. احزاب با تجمیع و کانالیزه
نمودن و انعکاس دیدگاه‌های افراد مرتبط با خود و تلاش برای
عملی نمودن این نظرها به مشارکت سیاسی افراد جامعه کمک
می‌نمایند.

در همه نظامهای سیاسی پیشرفته، احزاب به عنوان یکی
از ارکان اصلی نظام سیاسی مطرح‌اند چرا که آنها با احراز و ابراز
نظریات و خواسته‌های هواداران و تدوین استراتژیهای عمومی،
و انتقاد نسبت به حکومتگران و سیاستهای مختلف آنان و
تربیت سیاسی مردم و معرفی نخبگانی جهت بازتاب خواست
مردم به عنوان نماینده مردم در نظام پارلمانی در واقع به عنوان
واسط میان مردم و حکومت عمل کرده و حتی در نقش روزنه
اطمینانی به تلاوم و ایمنی حکومت نیز کمک می‌کنند.

پس با توجه به کار ویژه‌های عام احزاب که خود به دو
دسته کارویژه‌های انتخاباتی نظیر شکل دادن به افکار عمومی،
انتخاب و معرفی نامزد جهت پارلمان و کارویژه‌های آموزشی
نظیر اطلاع‌رسانی، آموزش و تربیت سیاسی مردم، ادغام

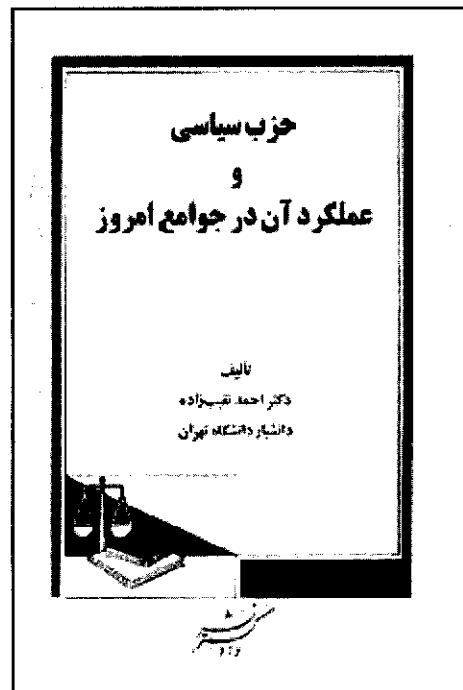
چکیده‌ای از کتاب
«حزب سیاسی و عملکرد آن
در جوامع امروز»

این کتاب با نگرشی جامعه‌شناختی نسبت به مقوله
حزب، نظام حزبی، پیش‌بایسته‌های شکل‌گیری احزاب،
نظریه‌های مختلف در مورد پیدایش احزاب، ساختار و
عوامل شکل‌دهنده برای رشد احزاب و گونه‌های مختلف
نظام حزبی و نقد این گونه‌شناسی‌ها، انگیزه‌های ایجاد
حزب، مایه‌های همبستگی در احزاب، نحوه آرایش اعضا
و نیروها و تقسیمات و سازماندهی و فرایند دگرگونی‌های
اجتماعی و روانی در درون خود احزاب را از منظر اندیشمندان
مختلف مورد بررسی قرار داده و با ذکر کارویژه‌های عام
و خاص احزاب در دو دسته کارویژه‌های انتخاباتی و
کارویژه‌های آموزشی به بررسی و کنکاش دقیق هر یک
از این کارویژه‌ها می‌پردازد.

نویسنده نظریه‌های مختلف در مورد کارکرد احزاب را در
چهار دسته تقسیم‌بندی نموده و با مطرح ساختن سرآلمان
هر یک از این نظریات ذیل چهار طیف از گابریل آلموند و نظر
وی در ارتباط با کار ویژه تجمیع احزاب نظریه پینتر مرکز در
مورد کارویژه‌های حکومتی احزاب و نظریه رابرت کینگ
مرکز در مورد کارویژه‌های پیمان احزاب و ژرژ لاوو درباره
ایفای نقش روزنه اطمینان از سوی پاره‌ای از احزاب بحث
می‌کند.

مؤلف حزب سیاسی را به منزله یک جامعه سیاسی
کوچک می‌داند که در درون آن تمامی روابط سیاسی یک
جامعه سیاسی در مقیاس کوچکتر جاری است. و رهبران
حزب را به مثابه حکومت این جامعه کوچک می‌داند که بالقوه
می‌توان آنها را حکومتگران جامعه ملی نیز محسوب کرد.
مؤلف برای روشنگری شدن جریان کنش سیاسی نظریه
بازنرها را که مبتنی بر راهبردها و شگردهای رقابت‌آمیز برای
کسب منافع متضاد است از زوایای متفاوت ولی مرتبط با هم
مورد بررسی قرار داده و قابل به سه تصور در این خصوص
است: (۱) عامل فرضی کردن حزب (۲) عامل فرض کردن
محیط (۳) الگوی تعاملی یا نگرشی ساختاری. در ادامه همین
بخش در یک تقسیم‌بندی کلی، نظام کنش احزاب به دو
دسته کنش تند و ملایم تقسیم می‌شود.

در بخشی از کتاب با تشریح تحولات اقتصادی اجتماعی
در اروپا و ارزیابی این تحولات از سوی دو طیف خوش‌بین و
بدبین و واکنش‌های مختلف افراد در قبال این تحولات در سه
دوره وفور با حفظ چهار چوب‌های گذشته دوره بحرانی و تردید
نسبت به اصول دموکراسی لیبرال و دوره پیدایش افق‌های
جدید متعلق به آینده تعاملات میان این سترهای اجتماعی،
سیاسی و فرهنگی با نظام حزبی مورد بررسی قرار می‌گیرد.
فصل آخر کتاب که اختصاص به مسئله احزاب در
جهان سوم و ایران دارد، در کنار مباحث نظری نظیر
ویژگی‌های همگانی زندگی سیاسی در این جوامع از قبیل
ساختار قبیله‌ای و اجتماعی، جامعه تودموار، ضعف نخبگان
سیاسی، شخصی شدن قدرت و ضعف فرهنگ سیاسی، به
بیان تجربیات عینی و کارکردها و ساختار انواع احزاب در
جوامع جهان سوم پرداخته، سپس تجربه حزب در ایران،
انواع احزاب، عوامل بازدارنده شکل‌گیری نظام حزبی و
چریان‌های اصلی در جامعه ایران را مورد بررسی قرار می‌دهد.

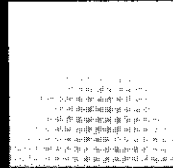


و غیر تجربی و عدم توجه به مطالعات جامعه‌شناسی تاریخی
بوده است. بعد دیگر اشکالات نیز متوجه تجویزی بودن این
رهیافت‌هاست و اینکه تنها راه ممکن توسعه سیاسی را همین
راه طی شده از سوی کشورهای اروپایی و آمریکایی دانسته و
معتقدند که جهان سوم نیز باید همین راه را بپیماید تا به توسعه
سیاسی دست یابد اما منتقدین نظریه فوق با پذیرش تکرر
راه‌های رسیدن به توسعه با توجه به تفاوتها و تنوعات فرهنگی،
تاریخی و اقلیمی معتقدند که رسیدن به توسعه در هر جامعه‌ای
باید منطبق بر میراث فرهنگی و تاریخی و بسترها و زمینه‌های
اجتماعی و اقتصادی آن جامعه باشد، از این رو آنان می‌گویند که
نمی‌توان برای همه جوامع یک نسخه واحد پیچید.

اندیشمندان پست‌مدرن نیز اساساً بحث توسعه را قبول
نداشته و به تضعیف این تئوریه‌ها اقدام نمودند. همچنین
ساختارگرایان با اشاره به ساختارهای پیچیده و بی‌ارتباط جوامع
مدعی بودند که نمی‌توان زندگی فلان قبیله «آمازون» را با
زندگی کشورهای صنعتی مقایسه نمود و قائل به ارجحیت یا
فروتری آنان شد. افرادی نظیر «فوکو» یا «پی‌یر نورا» نیز با
قائل بودن به تاریخ‌های متعدد و کوتاه و عدم روابط علی میان
متغیرهای نظیر اقتصاد، سیاست، فرهنگ و غیره این تئوریه‌ها
را به چالش فراخواندند.

حتی بعضی از منتقدین با اسفبار خواندن وضعیت کشورهای

پیمودن مسیر توسعه بسیار سخت است و جمع نمودن منافع گروه‌های اجتماعی مختلف و متنوع و دستیابی به منافع ملی یا همگانی و رفع نزاع‌ها و تضامات میان این علایق و منافع به راحتی حاصل نمی‌شود



احزاب

تالیف: دکتر احمد نقیب‌زاده

اجتماعی و مشارکت سیاسی تقسیم می‌شوند می‌توان گفت که حقیقتاً توسعه سیاسی بدون احزاب قابل تصور نیست. هرچه نظام حزبی در یک جامعه قویتر باشد، این امر نشانگر درجه بالاتری از توسعه‌نیافتگی است.

○ با وجود پذیرش کارویژه‌های مثبت احزاب، ما شاهد توالیهای منفی نیز در ارتباط با گسترش و فعالیت‌های حزبی و گروهی هستیم که بیشتر متوجه ثبات سیاسی و اجتماعی جامعه است. به نظر شما شکل‌گیری احزاب و به طور کلی توسعه سیاسی مایه ثبات و دوام جامعه است یا آنکه عامل تفرق و پریشانی و بی‌ثباتی؟

رسیدن به توسعه سیاسی عامل تقویت‌کننده ثبات و امنیت نظام سیاسی است. به نظر من با زدودن موانع توسعه سیاسی و فراهم آوردن توسعه واقعی، ثبات و امنیت هم بدنبال آن خواهد آمد. البته ثبات سیاسی موقوف به ثبات اجتماعی و اقتصادی است. یعنی وجود احزاب، رسانه‌های جمعی و دیگر عوامل اشاعه‌دهنده توسعه سیاسی به تنهایی توسعه و ثبات پایدار و همه‌جانبه را ایجاد نمی‌کند. زمانی می‌توان از تفرق سیاسی به توسعه سیاسی و ثبات سیاسی رسید که با تقویت همبستگی اجتماعی، و برداشتن عوامل انسجام‌زدا و تقویت منابع مشروعیت سیاسی و بسترسازیهایی ضروری، اتفاق و وحدت اجتماعی را پدید آورد. اگر وحدت اجتماعی وجود نداشته باشد به علت تعدد منابع مشروعیت، نقش دولت در جلب مساعدت همگان، تضعیف می‌شود و این یک خطر جدی برای انسجام ملی و امنیت کشور محسوب می‌شود. پس باید با عطف توجه به زیرساخت‌ها و طراحی الگوی مطلوب توسعه و بالا بردن فرهنگ عمومی و سیاسی مردم از خطر تشتت و انومی سیاسی و اجتماعی پیش‌گیری نمود.

این نکته را هم اضافه کنم که پیمودن مسیر توسعه بسیار سخت و دشوار است و جمع نمودن منافع گروه‌های اجتماعی مختلف و متنوع و دستیابی به منافع ملی یا همگانی و رفع نزاع‌ها و تضامات میان این علایق و منافع به راحتی حاصل نمی‌شود و نیاز به تکثیر روحیه دگرپذیری و افزایش درجه تفاهات و فضای اعتماد میان دولت و ملت دارد.

اگر ملت را به عنوان یک کل واحد و تجزیه‌ناپذیر تصور کنیم، آنگونه که هابز و لاک و روسو تصور می‌کردند در آن صورت احزاب معرف شکافه گسیخت، منازعه و تفرقه‌افکنی خواهد بود. از این‌روست که می‌بینیم افرادی نظیر دانتون، مدیسون، روبسپیر و برخی دیگر از رهبران و تئوریسین‌های انقلابی، اصولاً مخالف اندیشه حزب، زندگی حزبی و فعالیت‌های حزبی بوده‌اند. این وحشت ناشی از بدبینی و شک نسبت به

حزب و فعالیت‌های حزبی عملاً یکی از موانع توسعه سیاسی در جوامع به حساب می‌آید.

○ پس لزوماً فعالیت‌های حزبی تهدیدگر ثبات سیاسی و اجتماعی جامعه نیست؛ بلکه بسته به فضای حاکم بر یک جامعه یا دوره خاص و ساختار حزب و متغیرهای موثر در ساخت سیاسی احزاب، ممکن است ما شاهد چنین توالی‌های منفی باشیم یا نباشیم؟ همین‌طور است و همچنانکه گفته شد احزاب و توسعه سیاسی در معنای واقعی خود در نهایت به ثبات سیاسی اجتماعی منتهی خواهد شد. گرچه ممکن است برای رسیدن به وضعیت مطلوب، جامعه ناگزیر به پرداخت هزینه سنگینی نیز باشد چرا که تا بستر مساعد رشد و توسعه سیاسی فراهم نشود طبیعی است که خشونت و آشوب و درگیری به دنبال فعالیت‌های حزبی وجود خواهد داشت.

○ اگر بخواهیم مصداقی‌تر و عینی‌تر به مسئله احزاب بپردازیم علت ناپایداری فعالیت‌های حزبی در ایران و نگرش منفی مردم نسبت به این قبیل فعالیت‌ها، همچنین نداشتن احزاب قوی و منسجم، ظهور احزاب موقتی و موسمی ناشی از چه عوامل و زمینه‌هایی است و در چه شرایطی امکان دارد که این احزاب نوپا تبدیل به یک حزب به معنای واقعی شوند؟

در فصل پایانی همین کتاب «حزب سیاسی و عملکرد آن در جوامع امروز» اشاره کرده‌ام که تجربه تاریخی ما از مسئله حزب چندان مثبت نیست. از زمان مشروطه با وجود مطرح شدن مسئله حزب و فراهم آمدن شرایط انتخابات برای حضور آزاد احزاب، به غیر از انتخابات اول تا سوم، دیگر انتخاباتی به ثبات و انحراف کشاننده شد. پس احزاب نیز به تدریج پژمردند و از حالت خودجوش و مستقل درآمده وابسته و مولود نظام‌های دولتی گشتند. حضور احزاب مستقل و غیروابسته به شدت با سرکوب همراه بود از این رو این احزاب نتوانستند به معنای واقعی کلمه به عنوان حزب مطرح شوند. با روی کار آمدن رضاشاه در عرصه سیاست، راه توسعه دموکراتیک بیشتر بسته شد. بعد از سقوط رضاشاه در دهه ۱۳۲۰، زمینه‌های اولیه یعنی آزادی انتخابات بار دیگر فراهم گشت. اما چون دیگر بسترهای مساعد رشد و قوام احزاب فراهم نبود، بازار آشفته‌ای از احزاب گوناگون بوجود آمده بود که هیچ کارایی هم نداشت و این روند تا کودتای ۲۸

اگر از سوی دولت مساله آزادی مطرح شود، بلافاصله خواسته‌های متنوع و متعارضی فراروی آن قرار می‌گیرد، به گونه‌ای که دولت در پاسخگویی به این مطالبات، ناتوان و مستاصل خواهد شد

مرداد ۱۳۳۲ همچنان ادامه داشت.

در کنار ساختار قبیله‌ای و اجتماعی جامعه ایران، ضعف فرهنگ سیاسی و شخصی بودن قدرت، می‌توان ضعف نخنگل سیاسی و سرسپردگی احزاب به حکومت یا بیگانگان و نداشتن پایگاه گسترده در میان مردم را عامل حیات ناپایداری و مستعجل بودن این تشکلهای و گروه‌های سیاسی دانست.

تا زمان انقلاب اسلامی بستر لازم برای حضور جدی احزاب بوجود نیامد. پس از پیروزی انقلاب گرچه برای مرتبه سوم فضای جامعه به علت تب و تاب و التهابات و هیجانات ناشی از انقلاب شاهد حضور صدها دسته و باند و گروه در عرصه سیاست بود، اما غالب این دسته‌ها و باندها و گروه‌های سیاسی خلق‌الساعه و شکننده نیز نتوانستند به عنوان حزب مطرح شده دوام بیاورند.

به دلیل شرایط حاکم بر انقلاب و وجود گروه‌های مختلف که بعضاً از فضای آزاد سیاسی و انقلابی جامعه نیز به نفع خود استفاده می‌کردند و وجود مقادیر زیادی از اسلحه و مهمات در دست این گروه‌ها و امکان بروز حرکت‌های آشوب‌طلبانه و تجزیه‌طلبانه در داخل کشور و تهدیدات امنیتی خارج از کشور و به دلیل ترس از آشفتنگی و بدگمانی مردم نسبت به مسئله گروه‌گرایی و جناح‌بازی در ایران و پیشینه منفی آن، فضای امنیتی جامعه به گونه‌ای طراحی شد که بستر فعالیت‌های احزاب در ایران بسته شد و باز هم شاهد شکل‌گیری احزاب به معنای جدی آن نشدیم.

با پیدایش فضای انتقاضی جامعه از نظر سیاسی و ادامه این روند بواسطه جنگ و پیامدهای مربوط به آن و نیاز به بازسازی اقتصادی پس از جنگ و فضای تثبیتی حاکم بر حوزه سیاست در دوران سازندگی، فعالیت‌های حزبی جدی شکل نگرفت. در دهه سوم، تغییرات ارزشی و آماده شدن بستر رقابت‌های سیاسی در جامعه بعد از انتخابات دوم خرداد و مطرح شدن مسئله توسعه سیاسی از سوی آقای خاتمی به عنوان مهمترین برنامه اصلاحی و تغییر الگوی «امنیت - رقابت» و باز شدن فضای سیاسی جامعه و وجود مولفه مهمی به نام انتخابات سالم در نهایت باعث شد که احزاب در همان حالت نطفه‌ای و نوپا در انتخابات بهمن ۷۸ تا حدودی بتوانند کار ویژه‌های عام و خاص خود را نشان دهند.

مردم در انتخابات مجلس ششم با رای دادن به نامزدهای احزاب نشان دادند که به تدریج جامعه توانسته در مورد فراهم آوردن زمینه‌های رشد و نمو احزاب و فعالیت‌های حزبی بیاندیشد پس نگرش مثبت افراد و گروه‌ها نسبت به احزاب و فعالیت‌های حزبی در پرتو تکثرگرایی سیاسی و نظارت مردمی بر

لازم است اندیشوران جامعه یک الگوی ملی و خودی و تامین کننده نیازها و منطبق با مطلوبیت‌های بومی از توسعه ارایه کنند

چکیده‌ای از کتاب

«جامعه‌شناسی احزاب»

کتاب «جامعه‌شناسی احزاب» اثر روبرت میخلز یکی از مشهورترین آثار کلاسیک در زمینه احزاب سیاسی است و از اولین آثاری است که در ارتباط با تحلیل عملکرد احزاب و واقعیت‌های اجتماعی نوشته شده است. این کتاب با نگاهی آسیب‌شناختی به دموکراسی در جوامع تودم‌ای، انقلابات زیادی را موجه احزاب سوسیالیست و سازمانهای لیگاریستیک آن ساخته و با ذکر مثالهای فراوان، پیدایش طبقه و لیگاری و انحصارگری در قدرت را طبعیت اجتناب‌ناپذیر احزاب می‌داند. کتاب در شش بخش در چهار جوب شناخت بهتر جامعه‌شناسی سازمان احزاب به رشته تحریر درآمده است.

در بخش اول نویسنده با استفاده از جامعه‌شناسی و روانشناسی اجتماعی زیر عنوان روسا در سازمانهای دموکراتیک به سه علت تعیین کننده که سبب به دست‌گیری قدرت از سوی رهبران در یک سازمان سیاسی دموکراتیک می‌شود اشاره می‌کند که عبارتند از: الف) علل تعیین کننده از نظر فنی و اداری شامل الزامات سازمان‌دهی، عدم امکانات فنی و عملی حکومت مستقیم مردم و... ب) علل تعیین کننده روانی شامل حقوق ممنوع نمایندگی، نیاز توده‌ها به داشتن رئیس و گروه مرجع، احتیاج توده‌ها به احترام گذاشتن و تحسین کردن و همچنین خصوصیات معین روسا (عوامل هوشی شامل برتری هوشی، روسای حرفه‌ای و عدم صلاحیت واقعی و ظاهری توده‌ها).

عوامل فوق‌الذکر به نظر میخلز سبب دلستنه شدن توده به روسا و تعامل دموکراسی به تمرکز قدرت در دست نخچیلان میفید می‌شود. بخش دوم به ذکر خصوصیات سلطه‌گران یا روسا پرداخته و تعامل میان روسا و سازمان حزبی، روسا و دیگر احزاب، روسا و مطبوعات، ثبات روسا، قدرت مالی روسا و روابط حزبی، طرز فکر روسا درباره توده، برود قدرت میان روسا و دیوانسالاری را مورد بررسی قرار می‌دهد. بخش سوم تحت عنوان اعمال قدرت و تاثیر روانی آن بر روسا با رویکردی روان‌شناسانه به تشریح دگرگونیهای روانی روسا در فرایند کسب و اعمال قدرت، ایدئولوژی بنابرابری و انطباق هویت حزب با هویت رئیس حزب، چگونگی فرایند اعمال قدرت و تطویر ساختن احزاب و تحول و انحراف کارکردهای حزب اختصاصی دارد.

بخش چهارم به تحلیل اجتماعی نقش روسا با استفاده از نمونه‌های جامعه‌شناختی، برخاستن روسای سوسیالیست از طبقه بورژوا، نیاز به تفاوت‌گذاری (تنوع و تخصص) در طبقه کارگر و مسائل مربوط به روسای کارگری برخاسته از طبقه کارگر و احزاب کارگری می‌پردازد.

بخش پنجم که تلاشی است در جهت تجدید قدرت روسا از روشهایی نظیر همه‌پرسی، رو برتافتن از اصل خویش، کنش پیشگیرانه سندیکالیستی و کنش پیشگیرانه انارشیستی یاد شده و هر کدام از این راهبردها از سوی مؤلف مورد بازبینی و نقد علمی قرار گرفته است.

در بخش پایانی، مؤلف با اشاره به قانون آهنین لیگاریست و رابطه آن با دموکراسی در ملاحظه‌هایی متکرر دموکراسی به معنای واقعی آن گشته ولی وجود روسا را بندهای می‌داند که انفکاک آن از اشکال زندگی اجتماعی غیرممکن است.

اگر وحدت اجتماعی وجود نداشته باشد، به علت تعدد منابع مشروعیت، نقش دولت در جلب مساعدت همگان، تضعیف می‌شود و این خطری جدی برای انسجام ملی و امنیت کشور است

به عقیده من باز کردن موانع توسعه سیاسی و فراهم آوردن توسعه واقعی، ثبات و امنیت هم به دنبال آن خواهد آمد

و تلاش برای حذف یا کم‌رنگ نمودن این موانع ارایه می‌شود. به نظر من برای رسیدن به توسعه سیاسی باید اقدام به فرایند وفات‌سازی یا انسجام‌سازی در جامعه نمود و با پر کردن شکافها و گسلهای موجود بستر انسجام و همبستگی در میان گروههای مختلف اجتماعی را فراهم آورد. این تخالفها را ما در چند حوزه شاهد هستیم. اول تخالف میان نظام اجتماعی و نظام سیاسی دوم تخالفات موجود در بدنه نظام سیاسی و سوم تخالف میان نهادهای سیاسی و مردم‌شناسی سیاسی. در مجموع می‌توان گفت در ایران روحیه انسجام ملی و یکپارچگی اجتماعی ضعیف است و مردم هنوز به آن قابلیت و فرهنگ سیاسی متناسب با توسعه سیاسی دست نیافته‌اند در نتیجه اگر از سوی دولت مسئله آزادی در شقوقی مطرح گردد بلافاصله خواسته‌های متنوع و متعارضی فراروی آن قرار می‌گیرد به گونه‌ای که دولت مستاصل ناتوان در پاسخگویی به این مطالبات و خواسته‌ها می‌شود.

نداشتن کادر اداری توانمند و ضعف ساختار اداری و مدیریتی جامعه وجود مدیران نالایق و بعضاً فاسد، فقدان استراتژی در حل مشکلات عدیده و کمبود کادر متخصص صاحب‌نظر در مجموع اجازه طراحی برنامه‌های مطلوب را به دولت نمی‌دهد. برای مثال دولت با تلاش فراوان و تبلیغات بسیار از سرمایه‌گذاران خارجی دعوت به عمل می‌آورد. اما به علت عدم تدوین سیاستهای مطلوب بر محور منافع ملی و اولویت داشتن علایق جزئی و حزبی و گروهی بر مصالح عمومی، عملاً این ظرفیت در جهت مفید به کار گرفته نمی‌شود. هنوز تهدیدات منافع ملی برای سرآمدن نیز تا حدودی مبهم و نامشخص است. نداشتن برنامه و سیاست در حل معضلات متراکم، سبب تحلیل رفتن پتانسیل قدرت و آنتروپی و سردرگمی دستگاه بوروکراسی دولت گشته است. از این رو دولت به صورت مقطعی در فکر حل معضلاتی بنیادی نظیر وفاق ملی، همگونی و همگنی اجتماعی، خلع‌ید از گروههای فشار و... می‌باشد حال آنکه توان لازم را برای حل این معضلات کسب نکرده است. پس گفتار درمانی راه‌حل مشکلات عدیده مملکتی نیست. باید با از بین برداشتن تضادهای مطرح شده و یا کم‌رنگ نمودن آنها و تدوین استراتژی برای بالا بردن کارآمدی نظام، جنبه آسیب‌پذیری نظام سیاسی را کاهش داد در غیر این صورت افزایش آسیب‌ها سبب تجزیه کشور، نابسامانی و در نتیجه پیدایش مشکلات جدی فراوان برای همه شهروندان خواهد شد. پس دست‌اندرکاران و طبقه حاکمه به صورت جدی باید درصدد حل مشکلات فوق‌الذکر و دیگر مشکلات جامعه باشند.

کارویژه‌های آن تشکل‌ها، شکل می‌گیرد و این نگرش مثبت ظرفیت لازم را برای حضور جدی احزاب مستقل به تدریج فراهم می‌آورد.

با وجود موانعی که ذکر نمودید در سه دوره کوتاه‌مدت یعنی مشروطیت، دهه ۲۰ تا کودتای ۲۸ مرداد و دوره انقلاب اسلامی بستر مناسبی برای فعالیتهای حزبی در ایران تا حدودی فراهم آمد اما چندان دوام نیافت و به صورت مقطعی ناکام ماند. هم‌اکنون نیز در جامعه سیاسی ایران و در آغاز دهه سوم انقلاب بار دیگر توسعه سیاسی به عنوان یک ضرورت مطرح گشته و به یک خواسته عمومی تبدیل گشته است این روند را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

پاسخگویی به این سوال مهم شما در این فرصت محدود دشوار است. اما اگر بخواهیم به صورت خیلی مجمل و گذرا و در این فرصت وارد این حوزه از بحث شویم باید بگویم که خاستگاه انقلاب اسلامی و مشارکت مردم در مسایل سیاسی و پذیرش دولتی برآمده از انقلاب، جهت حل مشکلات مردم همگی به طرح مسئله‌ای به نام توسعه برگشت داده می‌شود.

البته به علت عدم سابقه در اجرای این خواست و ناتوانی تنوربین‌های بومی در ارائه الگوی بومی از توسعه، رویکرد ما به توسعه و موضع‌گیری در قبال الگوهای غربی توسعه به سه طیف عمده معطوف گشته است. عده‌ای مخالف توسعه غربی و قایل به الگوی اسلامی از آن می‌باشند و عده‌ای با پذیرش این توسعه به سبک غربی‌اش آن را گریزناپذیر و حتمی و ضروری می‌دانند و طیف سوم نیز ضمن پذیرش توسعه، قایل به پاره‌ای از جرح و تعدیل‌ها بر مبنای عناصر بومی در این مدل هستند.

من تنها با اشاره به قایل تامل بودن هر کدام از این رهیافت‌ها، امیدوارم که در نهایت اندیشوران جامعه ما نیز بتوانند به ارائه یک الگوی ملی و خودی و تامین‌کننده نیازها و منطبق با مطلوبیت‌های بومی از توسعه دست یابند. آنچه الان باید مدنظر باشد بالا بردن کارایی نظام سیاسی در راه‌حل مشکلات عدیده مردم و برقراری نظم سیاسی و هدایت جامعه به سوی مدینه فاضله است. در غیر این صورت و در صورت عدم تحقق این خواسته‌ها ضرورتی نداشت که مردم اقدام به انقلاب کنند.

آینده توسعه سیاسی را در ایران چگونه می‌بینید؟ چه موانعی در برابر آن قرار دارند؟

جامعه ایران با وجود داشتن قابلیت‌های سیاسی بسیاری برای نیل به توسعه با موانع و خطراتی جدی در قبال پدیده توسعه سیاسی نیز مواجه است. راهبرد پیشنهادی من بر مبنای آفت‌شناسی مقوله توسعه و بر اساس موانع موجود در راه توسعه